

# نصوری نه چندان دلیقی از تاریخ موسیقی در رادیو



نواب صفا - مرداد ۱۳۲۷ در سن ۶۸ سالگی (زنگ)



## ● محمدرضا جوادی یگانه

هنرمندان با هم مونس و مهشور بوده‌اند، بسیاری از خاطرات باهم همپوشی داشته و از لحاظ زمانی، رفت و برگشت‌های زیادی بین گذشته و حال به چشم می‌خورد.

اگرچه بعضی از این هنرمندان - که اکنون اکثر آنها درگذشته‌اند - فعالیت هنری خود را از سالهای آغازین سده حاضر آغاز کرده‌اند، ولی دوران لوح فعالیت هنری آنها در دهه بیست و سی شمسی بوده است، و این نیز دهه، سالهای تاسیس رادیو و نیز رونق و اوج گیری موسیقی در ایران است. نواب صفا - که شعر «وعده گلرخان» خود را بر روی یکی از آوازه‌نگاهای کرمانشاهی گذاشته بود و بخشی از آن با صدای «روحبخش» با نوازندگی ارکستر وفادار در تابستان ۱۳۲۴ اجرا شد - در سن بیست و سه سالگی وارد رادیو شد و تا پیش از انقلاب عهده‌دار سمت‌های مهمی در رادیو بود از

قصه شعاع، خاطرات هنری پانجاه سال موسیقی معاصر  
اسماعیل نواب صفار ۶۰۵ صفحه  
تهران، نشر البرز  
۱۳۷۸، چاپ دوم، اجاب اول، ۱۳۷۷

فصول مربوط به این هنرمندان عبارت است از: «مجید وفادار»، «مهدی خالقی»، «حسین یاحقی»، «مرتضی محجوبی»، «رقیسا محجوبی»، «روح‌الله خالقی»، «قمرالملوک وزیری»، «بابولحسن صبا»، «لطف‌الله مجده»، «احمد عبادی»، «غلامحسین بنگل»، «فریبرز یاحقی»، «دربوش ربیعی»، «چوادر بدیع‌زاده»، «علی تجویبی»، «حسین تهرانی»، «جلال اتاج»، «داود پیرنیا» و «اسدالله ملک».

در هر فصل، نواب صفا، خاطرات خود از هر هنرمند را - البته به صورتی نه‌چندان منظم - بیان می‌کند، از آنجاکه اکثر این

کتاب قصه شعاع خاطرات هنری «اسماعیل نواب صفا» توسط جناب آقای «دکتر منوچهر معین‌افشار» در اختیار نگارنده قرار گرفت. این کتاب خاطرات هنری نواب صفا، شاعر ترانه‌ها و اشعاری است که توسط خوانندگان برجسته، از سالهای میانی دهه ۲۰ تا انتهای دهه ۴۰ - و مختصری بعد از آن - اجرا شده است. او در این کتاب پس از بیان مختصری از خاطرات شخصی خود تا دوران نوجوانی، به شرح خاطرات خود از هنرمندان - خوانندگان و نوازندگان - آن دوران، در فصول جداگانه پرداخته است. عناوین

جمله، عضویت شورای نویسندگان رادیو، نظارت بر موسیقیهای رادیو و نیز سرپرستی و ریاست رادیو در استانهای سیستان و بلوچستان، اصفهان، آذربایجان شرقی و گیلان.

نواب صفا فعالیتهای خود را در رادیو، چنین بیان کرده است:

«از سال ۱۳۲۶ که در اداره کل انتشارات و تبلیغات به کار پرداختم روانشاد «حسینقلی مستعان» هم معلم من بود و هم مشوق من. بنابراین هر پیشنهاد تازه‌ای که مطرح می‌کردم و مقبول می‌افتاد، پذیرا می‌شد.

در بین سالهای ۱۳۲۸-۱۳۲۷ برنامه‌ای تهیه کردم که مضمون آن، گویندگی شعر به همراه آهنگ بود. در مورد این برنامه - همانطور که پیش از این اشاراتی داشتم - برای خواندن شعر به‌وسیله خودم احتیاج به آموختن فن بیان داشتم؛ بنابراین، هم قطعاتی که از آثار بزرگان برمی‌گزیدم با مشورت مستعان بود و هم فن بیان را نزد او تعلیم می‌گرفتم. این برنامه مدت کوتاهی ادامه داشت و دوستانی از جمله استاد «حسن کسایی» که در آن سالها تازه به تهران آمد و رفت داشت - و ما در منزل یکی از بازرگانان معروف اصفهان با هم آشنا شده بودیم - به همراه «تلفظ‌الله مجید» و «فریدون حافظی» همکاری داشتند و مرا در این برنامه یاری می‌کردند.

در همان سال بود که استاد «عبادی» را به رادیو دعوت کردم و پس از آن از استاد حسین یاحقی خواستم تا روزهای جمعه، یک هفته و یوبون و یک هفته گمانچه بپوازد. این برنامه در سال ۱۳۲۸ اجرا شد، ولی متأسفانه با رفتن من از تهران به خرمشهر و تغییراتی که هر روز در آن اداره کل داده می‌شد، ادامه نیافت. در سال ۱۳۳۵ بعد از بازگشت به

تهران، برای عضویت در شورای نویسندگان رادیو انتخاب شدم. از جمله کارهای من در آن دوره، تصویب برنامه‌ها بود. مسابقه‌های رادیو، به‌خصوص هرشکل که بوده زیر نظر من انجام می‌شد. برنامه جوانان که برنامه‌ای مرکب بود، به تصویب من می‌رسید. برنامه در

### برنامه‌های به نام «قصه شمع»

### ارائه دادم که بیش از سه ماه

### به طول انجامید و در این

### برنامه با آهنگسازان و

### شاعران تصنیف‌ساز و

### خواننده آن آهنگ مصاحبه

### می‌شد. افسوس که

### سرنوشت این برنامه‌ها که

### صدای بهترین هنرمندان این

### سرزمین را در سینه داشت،

### معلوم نیست و نداشتیم که

### در گذشته بر سر آنها

### چه آمده است

گوشه و کنار شعر با پیشنهاد من و مرحوم «احمد سروش» دوست مهربان و عزیزم که زود درگذشت و دارای دلتی وسیع و ذوقی سرشار بود، در شورای برنامه‌ها تصویب شد که همه روزه از ساعت چهار تا چهارونیم بعد از ظهر به‌وسیله دو گوینده به نامهای پرویز یاحقی و «توصیفیان» اجرا می‌شد و من برای تصویب آن در اداره می‌ماندم. برنامه در پیشگاه تاریخ و هنر زندگی جزو کارهای من قرار داشت. علاوه بر اینها برنامه‌ای به نام کاروانی از شعر و موسیقی ابداع کردم که بیش از سه سال تحت‌توان

نواب صفا عرضه می‌دارد، از رادیو ایران، بخش می‌شد. در این برنامه بیشتر شاعران گمنام یا کم‌نام که دارای فریحه و استعداد بوده‌اند، را از لایحی تذکره‌های خطی و چاپی برمی‌گزیدم و با نظارت خودم به‌وسیله دو گوینده، خانم «آذر پزوهش» و آقای «داریوش نراقی» در بهترین ساعت‌های زنده رادیو بخش می‌شد.

برنامه‌ای به نام قصه شمع ارائه دادم که بیش از سه‌ماه به‌طول انجامید و در این برنامه با آهنگسازان، شاعران تصنیف‌ساز و خواننده آن آهنگ، مصاحبه می‌شد. افسوس که سرنوشت این برنامه‌ها که صدای بهترین هنرمندان این سرزمین را در سینه داشت، معلوم نیست و هیچ‌گاه مشخص نشد در گذشته، بر سر آنها چه آمده است.

در سال ۱۳۳۳ که مسئولیت اداره اطلاعات و رادیو استان گیلان را برعهده داشتم، برنامه‌ای زیر عنوان گیل و سرزمین گیلان پیشنهاد کردم که شامل آداب و رسوم، افسانه‌ها، ضرب‌المثلها، بازیها، ترانه‌ها و به‌طور کلی آنچه «ظرفهنگ مردم» نامیده می‌شود، می‌گردد. این برنامه که به‌وسیله دوست دانشمند و باذوقم آقای «فریدون نوزاد» تهیه می‌شد، از طرف وزارت متبوع، مورد قدردانی قرار گرفت و به همه استانها نمونه‌ای از آن ارسال گردید، تاجر استانی بر همان مینا، برنامه فرهنگ مردم را تهیه کند. (ص ۵۹۵-۶)

البته از آنجا که نواب صفا، در این کتاب به‌دنبال بیان خاطرات هنری خود بوده، به خاطرات مرتبط با سالهای ۱۳۳۳ به بعد که مسئولیت اداره رادیو، در استانهای گوناگون را برعهده داشته، اشاره‌ای نمی‌کند. اما از خلال خاطرات هنری او، تصویری نه چندان گویا از وضعیت موسیقی در رادیو در سالهای



داود پیریایه هنگام کار در اتاق کار (گلها) ▲

**پیریایه بیشتر اوقاتش در رادیو می‌گذشت گاه از ساعت ۹ صبح تا ده شب سرگرم کار بود و روز به روز ابتکاری تازه ارائه می‌داد. ابتدا «گلهای جاویدان» را ساخت سپس «گلهای رنگارنگ» و «برگ سبزه» که از کارهای جالب دیگر پیریایه محسوب می‌شود.**

اولیه تا حدود ۱۳۲۰ به دست می‌آید. در این دوران که - اکثراً - حسینقلی مستعان و نصرت‌الله معینیان اداره رادیو را برعهده داشتند تاریخ موسیقی، پیوند تنگاتنگی با تاریخ رادیو داشته و اصولاً یکی از نکات زیبایی که از کتاب برمی‌آید، موفقیت و ترویج موسیقی سنتی در ایران، از طریق رادیو است. در این سالها آسانلید برجسته موسیقی ایران، به صورتهای گوناگون و عمدتاً با اجرای موسیقی در رادیو، در ترویج موسیقی اصیل و سنتی ایران، سهمیم بوده‌اند. نواب صفا، که هنگام نگارش کتاب هنرهای دو ساله است - شاید به اقتضای پیری، نقش خود را در رادیو و نیز در میان آسانلید موسیقی، برجسته کرده است. اما با وجود همین بزرگنمایها نیز، می‌توان به وضعیت موسیقی و رادیو در آن سالها تا حدودی پی برد. هر چند که اشاره نواب صفا به رادیو و مدیریت آن بسیار کم‌رنگ و کوتاه است.

مولانست و حشر و نشر وی با اهالی موسیقی از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۸ و بعد از آن، از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۲ در تهران - و در میانه و پس از آن در شهرهای دیگر به صورت مختصر - خاطرات فراوانی از هنرمندان، برای وی به ارمغان داشته. که در فصل ششم، به همراه عکسهای فراوان - که وی تقریباً تمام منابع عکسها را ذکر کرده است - آورده شده است. در میان این خاطرات، نقاط قوت اهالی موسیقی، فکر و تنگنستی آنها - که برخی از آنها محتاج مستمری ماهانه اندکی بودند که رادیو به آنها می‌پرداخت - و اینلای بعضی از آنها به مشروبات الکلی و مواد مخدر نیز ذکر شده است؛ سرنوشت تلخ هنرمندانی، چون داریوش رفیعی و مرتضی و رضا محجوبی که به علت اعتیاد به الکل و مواد مخدر از دنیا رفتند. نواب صفا از مستعان - که عامل ورود

ظاهراً در این دوران نواب صفا، مسئولتهای در رادیو و تلویزیون داشته، ولی هیچ سخنی از آنها به میان نمی‌آورد. در فصل ششم، تاریخچه ایجاد برنامه گلها به تفصیل و در فصول متعدد ذکر شده که در اینجا قسمتی از آن‌ها که در فصل مربوط به داود پیریایه نقل شده، می‌آوریم (ص ۵۱۴-۵۱۳)

#### داود پیریایه و برنامه گلها

«در اوایل سال ۱۳۳۵ که از خرمشهر به تهران منتقل شده بودم و هنوز در گمرک تهران کار می‌کردم، در بعضی از شبهای تابستان برنامه‌های کوتاه مدتی، با تار

وی به رادیو بود» و معینیان، به احترام یاد می‌کنند، ولی از جهلگیر تقضی - که مدت کوتاهی سرپرستی رادیو را در دهه ۴۰ برعهده داشته - و رضا قطبیس چندندان و قاضی تندرود هر چند که، جز یک جمله، از رضا قطبیس هیچ نمی‌گویند و در فصل خاطرات مربوط به «حسین قوامی» (ص ۱۹۱) می‌گویند: «از سالی که سازمان رادیو و تلویزیون به دست رضا قطبیس افتاد، یعنی سال ۱۳۵۰ به بعد - مثل سایر هنرمندان درجه اول کنار گذاشته شد و حواله‌اش را به صندوق سهام دادند»

نوازنده‌ای به نام «سرخوش» همراه با دکلمه برخی از اشعار شعری معروف، توسط گوینده‌ای به نام «روشک» بخش می‌شد که به برنامه حالت دلپذیری می‌داد.

آغاز این برنامه مصادف با ایامی بود که یک سال از مدیریت آقای نصرت‌الله معینیان، در اداره کل انتشارات و تبلیغات می‌گذشت. نکته عجیب اینست که هیچ یک از کسانی که درباره برنامه گفتگو مطلب نوشته‌اند، از بانو فرح و سرخوش، پادای نگردانند، در حالی که تا قبل از تشکیل راکستر کوچک گلهای، این دو هنرمند آغازگر برنامه‌ای بودند که بعدها گلهای نام گرفت.

در همین سال بود که یادآور پیرنیا از نزدیک آشنا شدم و نخستین اثر مشترک استاد حسین یاحقی و من که در ماه دشتی ساخته شده و به تصنیف «بی خبر» معروفست، به‌وسیله «عبدالمعلی وزیری» خوانده‌شد. این تصنیف، سی و پنجمین برنامه گلهای محسوب می‌شود.

با نام داود پیرنیا از سالها پیش آشنایی داشتم، او از تحصیل کرده‌هایی بود که رشته حقوق را در اروپا به‌انتمام رسانده و در زمان مرحوم «داور» به استخدام دادگستری جدید در آمد. وی «کاتون و کلا» را برای نخستین بار تشکیل داد و در زمان «قوام‌السلطنه» معاونت نخست‌وزیری را برعهده داشت. پس از فرار «پیشه‌دوری» سرپرستی حیاتی که به آذربایجان می‌رفت را برعهده گرفت. اما مشاهده او در اداره کل انتشارات و تبلیغات و همکاری‌اش با وادیو ایران برایم عجیب بود. پس از چندی که با حسابات بی‌دریغ معینیان، برنامه گلهای ایجاد و روز به‌روز پیشرفت حاصل کرد، ارادتم به این مرد متشخص بیشتر شد. پیرنیا بیشتر اوقاتش در رادیو می‌گذشت،

گاه از ساعت ۹ صبح تا ۱۰ شب، سرگرم کار بود و روزی‌به‌روز اینکاری تازه ارائه می‌کرد. ابتدا گلهای جاویدان را ساخت؛ این برنامه آمیخته با اشعار شعری نامدار و تفسیر آثار آنان به قلم خود او و نویسندگان دیگری سانتند «کستر صورتگر» «علی دشتی» «کستر شب‌الدین سجادی» و «رحی عمیری» بود. در گلهای رنگارنگ، به‌غیر از ارائه شعر و آهنگ - یعنی تصنیف - اشعاری هم به‌وسیله روشک، گوینده شریفی که صدایش برای بیان شعر خلق شده بود، خوانده می‌شد که از کارهای جالب دیگر پیرنیا محسوب می‌شود. برگ سبز، بیشتر جنبه عارفانه داشت و شعر و آهنگ با هم آمیخته بود. یک شاخه گل، به اختصار به‌شرح حال شاعران می‌پرداخت و همراه با ارائه و قطعه آواز تهیه می‌شد. گلهای صحرائی، برنامه‌ای بود که به معرفی آثار محلی و بومی ایران می‌پرداخت.

به‌طور کلی این برنامه، استعدادهای زیادی را به مردم معرفی کرد: «کسانی» «شهان» «وورزنده» از جمله آنان هستند. روزی در عود ضرب‌شناسی از استاد حسین نهرانی که ضرب را به‌صورت علمی در آورد و در جایگاه والا قرار داد، در عود بهترین نوازندگان ضرب‌شناس سوال کردم، حسین بی‌نامی در جواب من گفت: «بین موسیقی‌دانان یکی از ثوی ترین ضرب‌شناسان رضا وورزنده است» پرسیدم یعنی قوی‌تر از او نداریم، در جواب گفت: «بهبوده نگفتم، وورزنده گاه، هنگام نوازندگی با من گشتی می‌گیرد، سکو نهایی او و مضربهای تندش که مانند باران بهاری، بر صفحه سستور فرو می‌ریزد هر نوازنده ضربی غیر از من را، به‌زمن می‌زند». امروز که، به برنامه‌های گلهای که وورزنده و نهرانی با

یکدیگر همکاری کرده‌اند گوش می‌کنم، متوجه می‌شوم که به‌راستی وورزنده، یکی از قوی‌ترین ضرب‌شناسان موسیقی معاصر است؛ در حالی که جز پدرش و خوش سرشار خداداد، معلم دیگری نداشته است. برنامه‌هایی که استاد بزرگ پیانو به سبک ایرانی، یعنی مرتضی محجوبی، در برنامه‌های مختلف گلهای اجرا کرده، در حکم گنجینه گرانبایی بوغزانی موسیقی معاصر، برای همیشه افزوده است. همچنین کارهایی که از بهترین نوازندگان معاصر و بهترین شاعران در این برنامه‌ها به‌یادگار مانده‌است.

#### چرا پیرنیا را گلهای رفت؟

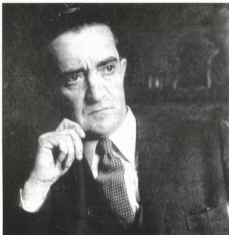
کار کردن زیاد و شیفته‌وار پیرنیا، به جهت حفظ آثار موسیقی ایران به‌تدریج او را خسته کرده بود. من از سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۵۲ از تهران رفتم و به همین دلیل، از علت درگذشت او با خبر نبودم و نمی‌دانستم یکی از ورزا و چند تن از خوانندگان، چه رفتار ناشایستی یا او داشته‌اند. دوست قدیم من آقای «بیژن فرازی» که سالهای متعددی، بی‌دریغ و رایگان از نزدیک با او همکاری داشت، درباره سکنه اول او برایم چنین گفت:

«در اواخر فروردین ۱۳۴۳، در یکی از روزهایی که برنامه گلهای ضبط می‌شد، «ادیب» سرپرستی اجرایی آواز، به خوانندگی گلهایگانی را برعهده داشت. در طول ضبط، ادیب، چندین بار از شیوه اجرای گلهایگانی ایراد می‌گرفت؛ آن شب رهی، وورزنده و عناصر افتتاح نیز حضور داشتند. پیرنیا از درد دست اظهار ناراحتی می‌کرد، چون ننگران سلاسی‌اش بودم، اصرار داشتم که پیرنیا به منزل برود و استراحت کند او نیز قبول کرد و گفت: «خیلی خوب، امروز که، به خودت ضبط کن» پس از اجرا که برنامه



## از سال ۱۳۲۶ که

**در اداره کل  
انتشارات و  
تلیفات به کار  
پرداختم روانشاد  
«حسینقلی  
مستعان»، هم  
معلم من بود و  
هم مشوق من.  
بنابراین هر  
پیشنهاد تازه‌ای  
که مطرح  
می‌کردم و  
مقبول می‌افتاد،  
پذیرا می‌شد.**



▲ حسینقلی مستعان

متاثر می‌شوم، پیرنیا دیگر حاضر به ادامه خدمت نشد و اصرار دوستان وعلاقه‌مندان مفید واقع نگردید و در آبان‌ماه ۱۳۲۵ درحالی که بیش از ۷۰ سال داشت درگذشت.

پیرنیا دو بار دیگر نیز سکنه می‌کند دکتر معین افشار که از همکاران قدیم پیرنیا در برنامه کودک شمرده می‌شود، برای عیادت او به بیمارستان می‌رود و رهای جالبی را که با تضمین از یک پست رهای مولانا ساخته‌بود، به او اهدا می‌کند.

تا مهر درخشنده و مه تابان باد عمر تو چو گلکهای تو جاویدان باد چون آن همه شاخه‌های گل از تو شکفت بیوست لب ت شاد و دلت خندان باد» در مرحال، قصه شمع دارای نکات جالبی از تاریخ موسیقی و رادیو، در سالهای اولیه تا اواسط دهه ۱۳۲۰ است و مطالعه آن می‌تواند مفید واقع شود.

عاطقی «مدیر کل فنی رادیو، بدون اجازه با اطلاع قبلی وارد اتاق پیرنیا شدند. آن‌روز پیرنیا ۱۳ برنامه تازه، حاضر و آماده داشت. آقایان وارد شدند، پیرنیا به هیچ‌یک احتیاجی نکرد و به من گفت: «هر برنامه‌ای می‌خواهند در اختیارشان بگذار.» من هم یکی از برنامه‌های تازه را بر روی ضبط گذاشتم پس از اینکه کمی از مقدمه برنامه بخش شده دکتر تسلیسی اظهار داشت: «چرا در میان اُرکستر لب‌بک وجود ندارد.» به ایشان توضیح دادم که مدهاست در اُرکسترهای بزرگ و موسیقیهای هارمونی‌زده‌شده، تنبک لازم نیست. آنها رفتند و پیرنیا نیز بلافاصله استغای خودش را نوشت و برای وزیر فرستاد و وزارتخانه را برای حبسته ترک کرد. برنامه شماره ۰۵، آخرین برنامه‌ای است که زیر نظر پیرنیا ضبط شده‌است.»

این بود چگونگی رفتار با شخصیت بزرگ و قابل احترامی، مانند پیرنیا. بنابراین بعد از این واقعه - که هنوز هم از نوشتن آن

ناقص مانده بود، پیرنیا به خانه رفت، رهی و ادیب هم اتاق گلها را ترک کردند. بعد معلوم شد که پیرنیا را از منزلش به بیمارستان مهر برده‌اند. در غیاب ایشان تا بهبودی کامل، هیچ برنامه‌ای ضبط نشد پس از اینکه پیرنیا سلامت خود را بازیافت، آقای معینان دستور داد در نزدیک استودیوی شماره هشت، اتاقی مخصوص او بسازند که بالا رفتن از پله‌ها برایش ایجاد ناراحتی نکند.

در آبان‌ماه ۱۳۲۵ که «هوشنگ انصاری» وزیر اطلاعات شده‌بود، دو تن از خوانندگان علیه پیرنیا شروع

به تحریر می‌کنند: از جمله روزی «مرضیه» که همه شهرش را مدیون گلها بود. نامه‌ای علیه ایشان نوشته و تکثیر کرده بود. همه این مسائل، بر ناراحتی روحی پیرنیا تاثیر گذاشت، تا اینکه روزی اطلاع یافتم فرار است انصاری، کسانی را جهت بازرسی کارهای پیرنیا اعزام دارد. در اینجا باید یادآور شوم که پیرنیا در ازای خدماتی که انجام می‌داد حقوقی دریافت نمی‌کرد. هر نوازنده یا گروهی که کارشان را انجام می‌دادند پس از اختتام بر طبق پاداشی که پیرنیا امضا کرده بود، دست‌مزدشان را از صندوق دریافت می‌کردند. بنابراین اصولاً پولی در اختیار پیرنیا نبود و حقوقی نمی‌گرفت که احتیاج به بازرسی داشته باشد. آن هم چه کسی؟ می‌خواست نسبت به کدام شخص این گونه بی‌رحمی روا دارد؟!

من قبل ماجرای اعزام بازرس را به پیرنیا گفته بودم، نیم ساعت بعد «دکتر تسلیسی» معاون وزارت اطلاعات و «رضا

